مجله رویه قضایی

نوع مقاله: پژوهشی
دوره ۱، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۴
دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۳۰ ـ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۲۱

تفسیرهای قضایی از جرم افترا

✍ **رسول احمدزاده** ✉ rahmadzadeh@live.com

قاضی دادگستری، دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکدهٔ حقوق، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

چکیده: ماده ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) به‌عنوان مهم‌ترین مقررهٔ ناظر بر جرم افترا، همواره با تفاسیر متنوع و بعضاً متضاد در رویهٔ قضایی مواجه بوده است. افترا، به‌مثابهٔ یکی از جرایم علیه حیثیت، در تعامل مستقیم با آزادی بیان و حق دادخواهی افراد قرار دارد. صیانت از آزادی بیان در گرو شناخت دقیق ارکان جرایمی همچون افتراء است که می‌تواند دستاویزی برای مسدودسازی یا تنگ‌کردن فضای نقد و شفافیت به ویژه برای اهالی رسانه و مطبوعات باشد. این مقاله با روش توصیفی ـ تحلیلی و با تکیه بر تحلیل رویهٔ قضایی، نظریات مشورتی اداره کل حقوقی قوه‌قضاییه، و آرای وحدت رویه، به بررسی ابعاد مختلف این جرم می‌پردازد. در این راستا، ارکان مادی و معنوی، شرط «صراحت در انتساب»، امکان تحقق افترا نسبت به اشخاص حقوقی، حدود رابطهٔ افترا با توهین و نقش علم و سوءنیت بررسی می‌شوند. همچنین، با تحلیل تطبیقی دیدگاه‌ها و ابهامات موجود در تفسیر عبارت «عدم توانایی در اثبات صحت اسناد»، محدودیت‌های رسیدگی به افترا در دادگاه‌ها نیز مورد واکاوی قرار گرفته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که نبود وحدت رویهٔ شفاف در تفسیر ماده ۶۹۷، منجر به تعارض در تصمیمات قضات و تزلزل در حمایت کیفری از حق بر آبرو شده است. در پایان، ضرورت اصلاح برخی مفاهیم کلیدی و شفاف‌سازی عناصر افترا در قانون و رویه مورد تأکید قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: افترا، رویهٔ قضایی، حیثیت، حق دادخواهی، سوءنیت

استناد: احمدزاده، رسول. (۱۴۰۴). تفسیرهای قضایی از جرم افترا. دوفصلنامه رویه قضایی، ۱ (۲)، ۱-۲۶.
https://doi.org/10.22034/juris.2025.2066511.1039

ناشر: دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری.
© نویسندگان.

مقدمه

«حق بر آبرو و شهرت» یکی از حقوق بنیادین افراد است که تعرض به آن در برخی از موارد مشمول حمایت‌های کیفری است. از این رو، جرم افترا به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مصادیق جرایم علیه شخصیت معنوی افراد، در ماده ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) جرم‌انگاری شده و ناظر به وضعیتی است که در آن، فردی امر مجرمانه‌ای را به دیگری نسبت داده یا منتشر می‌کند و در عین حال، از اثبات صحت آن ناتوان است.

در ایران، با وجود جرم‌انگاری افترا در ماده ۶۹۷، رویهٔ قضایی در تفسیر این ماده با ابهامات و نوسانات متعددی مواجه است. درک قضات از مفهوم «نسبت دادن صریح»، تمایز افترا با توهین، امکان تحقق افترا نسبت به اشخاص حقوقی، یا درک نادرست از معنای «عدم اثبات صحت اسناد»، زمینه‌ساز تشتت در آراء و ناهمسویی در اجرای عدالت شده است. به‌علاوه، نظریات مشورتی اداره کل حقوقی قوه‌قضاییه نیز در برخی موارد مسیر متعارضی را پیموده‌اند. برای مثال، تغییر موضع این نهاد در خصوص بزه‌دیده‌پذیری اشخاص حقوقی یا نقش وسایل انتساب (مانند رسانه و فضای مجازی) بازتابی از تعارضات تفسیری در اجرای ماده ۶۹۷ است. رأی وحدت رویه شماره ۲۲۸ مورخ ۱۳۴۹ دیوان‌عالی کشور نیز که ناظر بر زمان شروع مرور زمان در جرم افتراست، علی‌رغم سابقهٔ تاریخی، با منطق تقنین پس از انقلاب هم‌سویی ندارد. از این رو، بررسی انتقادی رویهٔ قضایی، تحلیل ساختار قانونی افتراء و واکاوی ارکان متشکلهٔ جرم با تکیه بر عملکرد قضات و مراجع مشورتی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. پرسش اصلی مقالهٔ حاضر آن است که رویهٔ قضایی در تفسیر و اعمال ماده ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی تا چه اندازه با مبانی قانونی، اصول تفسیری و الزامات حقوق کیفری هماهنگ است؟

به موازات این پرسش، این مقاله می‌کوشد به سؤالات فرعی زیر نیز پاسخ دهد که آیا رویهٔ قضایی در تعیین مصداق «صراحت در انتساب» با معیارهای قانونی همخوانی دارد؟ حدود تفکیک افترا از توهین و قذف در رویه چگونه است؟ نقش علم و سوءنیت در تحقق افترا تا چه اندازه در رویهٔ محاکم مدنظر قرار می‌گیرد؟ نسبت میان افترا و حق دادخواهی چگونه در آراء قضایی تفسیر شده است؟

پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی ـ تحلیلی و بر پایهٔ منابع قانونی، نظریات مشورتی، آرای وحدت رویه و رویهٔ قضایی، در پی پاسخ به این سؤالات و پیشنهاد اصلاحی برای تفسیر منسجم از ماده ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی است. در نظام حقوقی ایران صیانت از آزادی بیان در گرو شناخت دقیق ارکان جرایمی است که می‌تواند دستاویزی برای مسدودسازی یا تنگ‌کردن فضای نقد و شفافیت به ویژه برای اهالی رسانه و مطبوعات باشد. از دیگر سو نیز افترا به عنوان یکی از جرایم علیه آبرو و شهرت به‌طور جدی با حق آزادی بیان در اصطکاک است و امروزه جنبش‌های جدیدی در پی

الغای جرم‌انگاری آن‌ها شکل گرفته‌اند. این جنبش‌ها معتقدند که شهرت و آبرو، منافع شخصی و خصوصی اشخاص است و می‌توان بدون واکنش جزایی از آن صیانت کرد (Yanchukova, 2003: 893). در همین راستا کمیتهٔ حقوق بشر سازمان ملل در توصیهٔ عمومی شماره ۳۴ از دولت‌ها خواسته که از افترا و نشر اکاذیب جرم‌زدایی کنند و به دولت‌هایی که قائل به حفظ جنبهٔ کیفری هستند، توصیه کرده است که حتماً مجازات حبس را الغا نمایند.

به هر روی ترسیم دقیق مرزهای آزادی بیان و جرم افترا از اهمیت بسزایی برخوردار است که در این مجال تلاش می‌شود زوایای پیچیدهٔ آن مورد بررسی قرار گیرد.

۱. مبانی مفهومی و حقوقی جرم افترا

واژهٔ افترا از ریشهٔ «فری» به معنای بریدن پوست برای دوختن و اصلاح است. «افراء» در معنای شکافتن آن به قصد افساد و «افترا» از باب افتعال، در هر دو معنا به کار می‌رود. (راغب اصفهانی، ۱/۱۴۱۲: ۶۳۴، فراهیدی، ۸/۱۴۱۰: ۲۸۰؛ مصطفوی، ۶/۱۳۸۰: ۱۹۰). واژهٔ «افترا» در اصطلاح به‌معنای «نسبت دادن دروغ» و «ساختن و جعل کردن کذب بر دیگری» آمده است؛ ریشه‌ای که در متون دینی نیز تکرار شده و افترا به‌عنوان یکی از قبایح اخلاقی و مصادیق ظلم برشمرده شده است (نک: قرآن کریم، سوره نحل، آیه ۱۱۶). در فقه امامیه، افترا به‌صورت عام در زمرهٔ گناهان کبیره ذکر شده است، ولی با عنوان خاص خود کمتر در قالب جرم مستقل مطرح گردیده، مگر آنکه از نوع قذف یا اکاذیب باشد. فقیهان بیشتر به قذف توجه داشته‌اند که نوعی افترای خاص است و شرایط ویژه‌ای دارد.

به طور کلی، هرگاه هتک‌حیثیت از تمسخر و ناسزاگویی فراتر رود و آبرو و شهرت افراد از طریق نسبت‌دادن ناروای افعال مجرمانه خدشه‌دار شود، رفتار مرتکب افترا شناخته می‌شود. افترا که به تهمت‌زدن، نسبت‌دادن کذبِ خیانت یا عمل بد به کسی و بهتان معنا شده است، بسیار قدمت دارد. برای مثال، در «مجمع‌القوانین حمورابی» آمده بود که اگر کسی، دیگری را به قتل متهم کند، اما از اثبات آن عاجز باشد، خود او باید به قتل برسد (See: Roth, 2001: 243-292).

بر اساس این رویکرد و برمبنای موازین اخلاقی که افترا را مذموم می‌شمارد، این رفتار برای اولین‌بار در ماده ۲۶۹ قانون مجازات عمومی جرم‌انگاری شد. پس از انقلاب، ماده ۱۴۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۶۲ جایگزین گردید و در سال ۱۳۷۵ نیز در ماده ۶۹۷ کتاب تعزیرات قانون مجازات اسلامی که به این جرم اختصاص دارد، مقرر شد:

«هرکس به وسیله اوراق چاپی یا خطی یا به وسیله درج در روزنامه و جراید یا نطق در مجامع یا به هر وسیله دیگر به کسی امری را صریحاً نسبت دهد یا آن‌ها را منتشر نماید که مطابق قانون آن امر جرم محسوب می‌شود و نتواند صحت آن اسناد را ثابت نماید جز در مواردی‌که موجب حد است به

جزای نقدی درجه شش محکوم خواهد شد.»

۱-۱. افترا در نظام حقوقی ایران و جایگاه آن در میان جرایم گفتاری

افترا از جمله جرایم گفتاری است که در کنار توهین، نشر اکاذیب، قذف و هتک حرمت، به عنوان رفتاری مجرمانه در مقابل آزادی بیان و حیثیت اشخاص جرم‌انگاری شده است. افترا از حیث شدت صدمه‌ای که به اعتبار و آبروی افراد وارد می‌کند، در جایگاهی فراتر از توهین قرار می‌گیرد؛ چراکه در توهین، رفتار مجرمانه‌ای به فرد نسبت داده نمی‌شود، بلکه نوعی تحقیر، تمسخر یا بی‌احترامی اتفاق می‌افتد. اما در افترا، اساس حیثیت اجتماعی فرد از طریق نسبت‌دادن کذبِ عمل مجرمانه خدشه‌دار می‌شود.

همچنین افترا از «نشر اکاذیب» قابل تفکیک است؛ چراکه در افترا، نسبتِ امر مجرمانه به شخص مشخص (و نه صرفاً بیان دروغ عمومی) شرط است. همچنین نشر اکاذیب صرفاً به صورت مکتوب محقق می‌شود و برای تحقق آن قصدهای خاصی در رکن روانی مرتکب شرط شده است. از سوی دیگر، «قذف» که در فقه و حقوق ایران جرم‌انگاری خاص خود را دارد، نوعی افترای حدی تلقی می‌شود و تنها ناظر به نسبت‌دادن زنا یا لواط است. بنابراین هرچند افترا و قذف از یک سنخ‌اند، اما از حیث موضوع و مجازات با یکدیگر تفاوت دارند.

۱-۲. افترا و حق بر آزادی بیان

یکی از نقاط تلاقی مهم در بررسی جرم افترا، مواجههٔ آن با اصل آزادی بیان است. حق بر آزادی بیان که در اصل ۲۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و همچنین ماده ۱۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی به رسمیت شناخته شده، یکی از ارکان دموکراسی و جامعهٔ باز است. با این حال، در همین اسناد بر امکان محدودسازی آزادی بیان در مواردی چون نقض حقوق و حیثیت دیگران تأکید شده است.

در این چهارچوب، جرم‌انگاری افترا تلاشی است برای برقراری تعادل میان حق بیان و احترام به حیثیت اشخاص. با این وجود، تفسیر موسع از عناصر جرم افترا و تطبیق ناروا بر رفتارهای توهین‌آمیز یا حتی دادخواهانه، می‌تواند این تعادل را به هم بزند و با حقوق بنیادین در تعارض قرار دهد.

۲. خوانش رویهٔ قضایی از ارکان جرم افترا

در این بخش به بررسی تحلیلی رویه‌های قضایی شکل‌گرفته در فهم و تفسیر ارکان جرم افترا خواهیم پرداخت.

۲-۱. رکن مادی

۲-۱-۱. رفتار و موضوع

مطابق ماده ۶۹۷ کتاب تعزیرات قانون مجازات اسلامی، جرم افترا با دو رفتارِ «نسبت‌دادن» امر مجرمانه به دیگری یا «انتشار» آن انتساب محقق می‌شود. رفتارهای مذکور در این ماده، صرفاً در قالبِ فعل قابل‌انجام هستند و امکان تحقق این جرم از طریق ترک‌فعل منتفی است. همچنین، رفتارهای مذکور مطلق و آنی به شمار می‌آیند.

در پاسخ به این پرسش که «چه چیزی باید نسبت داده شود»، باید گفت موضوع انتساب در افترا، «رفتار مجرمانه» است. ماده ۶۹۷ کتاب تعزیرات مقرر داشته است: «... امری را ... نسبت دهد یا ... منتشر نماید که مطابق قانون آن امر جرم محسوب می‌شود.» در نتیجه، نسبت‌دادن اعمالی که جرم نیست، ولی خلاف شرع یا شأن بوده یا حتی مستوجب تعقیب اداری یا انتظامی است، موجب محکوم‌شدن مرتکب به افترا نمی‌شود، مانند اینکه کسی دیگری را به زن صیغه‌ای داشتن، دروغ‌گویی یا روزه‌خواری، بی‌نظمی یا غیبت از کار، کارشکنی، شایعه‌پراکنی و... متهم کند.

برای نمونه، یکی از دفاعیات وکیل متهم در دادگاه، افترا نبودن «معتاد خواندن دیگری» به دلیل فقدان وصف مجرمانه بوده است که در دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۴۸۰۰۴۱۲ مورخ ۱۳۹۳/۰۳/۳۱ شعبه ۴۲ دادگاه تجدیدنظر استان تهران منعکس است. به موجب رأی دادگاه بدوی آمده است:

«به موجب کیفرخواست دادسرای ناحیه ۴ تهران خانم م.ر. فرزند م.، متولد ۱۳۶۳، با وکالت آقای م.ش. متهم است به ایراد افترا (معتاد) به همسرش آقای ش.غ.؛ بدین شرح که شاکی اظهار می‌نماید متهم مهریه خود را به اجرا گذاشته و به تمام فامیل اعلام نموده است معتاد می‌باشم متهم نیز در دفاع از خود بیان نموده (ضمن انکار اتهام) برای اطمینان بیشتر از وی خواسته است تست عدم اعتیاد بدهد و تمام صحبت‌ها در جلسه مصالحه بیان شده است. وکیل ایشان نیز در دفاع بیان نموده است: افترا موقعی تحقق می‌یابد که به فردی امری را نسبت بدهند که به موجب قانون برای آن مجازاتی تعیین شده باشد حال آن که اعتیاد فاقد عنوان مجرمانه است؛ دادگاه با توجه به محتویات پرونده مدافعات متهم وکیل ایشان و اظهارات شاهد شاکی در مورخه ۹۳/۱/۳۰ مبنی بر اینکه متهم اصرار بر طلاق داشته و در جلسه مصالحه بیان نموده که آقای غ. اعتیاد دارد، فلذا دادگاه به لحاظ عدم احراز سوء نیت وقوع بزه را محرز ندانسته و مستنداً به اصل ۳۷ قانون اساسی حکم بر برائت صادر می نماید. رأی صادره ظرف مدت ۲۰ روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظرخواهی در محاکم محترم تجدیدنظر استان تهران می باشد. رئیس شعبه ۱۰۸۷ دادگاه عمومی جزایی تهران ـ شاکرنژاد»

در رأی شعبه ۴۲ دادگاه تجدیدنظر استان تهران نیز آمده است:

«تجدیدنظرخواهی آقای ش.غ. نسبت به دادنامه شماره ۰۰۰۰۵۱ مورخ ۱۳۹۳/۱/۳۱ شعبه ۱۰۸۷ دادگاه عمومی جزایی تهران که به موجب آن حکم بر برائت خانم م.ر. از اتهام ایراد افتراء (اعتیاد) به همسرش (تجدیدنظرخواه) آقای ش.غ. به شرح مندرجات رأی مذکور صادر شده است وارد نیست، زیرا با توجه به محتویات پرونده و اوضاع و احوال منعکسه در آن از جمله دلایل و مبانی صدور رأی و مفاد تحقیقات معموله و با التفات به اصل لازم‌الرعایه برائت صدور رأی مذکور مغایر مقررات مربوطه به نظر نمی‌رسد و نظر به اینکه از ناحیه تجدیدنظرخواه دلیلی که نقض رأی تجدیدنظرخواسته را ایجاب نماید اقامه نشده است، لذا به جهات مذکوره مستندا به مدلول بند الف ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری رأی تجدیدنظرخواسته را تأیید می نماید. این رأی قطعی است. رئیس و مستشار شعبه ۴۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران ـ میراحمدی ـ کریمی یزدی»

مخاطب جرم افترا، انسانِ زندهٔ معین است. علی‌رغم اینکه براساس ماده ۲۰ و ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی، اشخاص حقوقی دارای مسئولیت کیفری شناخته شده‌اند و ارتکاب جرم توسط ایشان امکان‌پذیر است، با توجه به عبارتِ «... به کسی امری را ...»، اشخاص حقوقی همچون بزه توهین نمی‌توانند منسب‌الیهِ افترا واقع شوند. اداره کل حقوقی قوه‌قضاییه ابتدا در نظریه مشورتی ۷/۹۹/۱۲۱۹ مورخ ۱۳۹۹/۰۹/۰۵ چنین موضعی اتخاذ کرده و بیان داشته است:

«اصولاً بزهکاردانستن اشخاص حقوقی و تعیین مسؤولیت کیفری برای آنان مطابق مواد ۲۰ و ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ متضمن قابلیت بزه‌دیده‌شناختن اشخاص مذکور نیست. در جرایم مربوط به «هتک‌حرمت» هرجا امکان بزه‌دیده واقع‌شدن اشخاص حقوقی وجود داشته است؛ نظیر بزه اظهار اکاذیب موضوع مواد ۶۹۸ و ۷۴۶ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵، قانون‌گذار به این امر تصریح کرده است. بنابراین، در جرایمی نظیر افترا موضوع ماده ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ و یا افترا خاص (قذف) موضوع ماده ۲۴۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، بزه‌دیده واقع‌شدن اشخاص حقوقی منتفی است.»

اما همین اداره کل در چرخشی تأمل‌برانگیز در نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۲/۲۰۵ مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۱۸ اعلام داشته است:

«نظر به اینکه مطابق ماده ۵۸۸ قانون تجارت، اشخاص حقوقی می‌توانند واجد حق و تکلیف شوند و با توجه به اینکه از جمله اهداف مقنن در جرم‌انگاری «افترا»، حمایت از حیثیت و اعتبار شخصی و اجتماعی اشخاص است و با عنایت به اینکه اشخاص حقوقی به صراحت مواد ۲۰، ۲۱

و ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، با رعایت شرایط مقرر قانونی به دلیل ارتکاب جرم مسؤولیت کیفری دارند و نظر به لزوم تفسیر قوانین کیفری، اگر با رعایت شرایط مقرر در ماده ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات مصوب ۱۳۷۵) جرمی به اشخاص حقوقی نسبت داده شود (به استثنای جرایمی که تحقق آن نسبت به اشخاص حقوقی موضوعیت ندارد) بزه‌دیده محسوب و حق اعلام شکایت دارند. بند ۹ ماده ۶ و ماده ۳۰ قانون مطبوعات اصلاحی ۱۳۷۹ که افترا نسبت به مقامات، نهادها، ارگان‌ها و اشخاص حقیقی یا حقوقی را جرم‌انگاری کرده است و تبصره یک ماده ۳۰ این قانون که صراحتاً شاکی را اعم از اشخاص حقیقی یا حقوقی دانسته، مؤید این نظر است.»

ضعف مبانی استدلالی نظریهٔ اخیر و قائل شدنِ اهلیتِ بزه‌دیدگی برای اشخاص حقوقی در قیاس با مسئولیت کیفری آن‌ها، مغالطه‌ای روشن در پهنهٔ حقوق کیفری است. پیش از آنکه اشخاص حقوقی واجد مسئولیت کیفری شناخته شوند، در صورت متحمل ضرر و زیان شدن از وقوع جرم به عنوان بزه‌دیده حق طرح شکایت کیفری داشتند و حال که با تحولات قانون مجازات اسلامی در دههٔ اخیر، با وجود شرایطی واجد مسئولیت کیفری هستند هیچ ملازمه‌ای با قابلیت بزه‌دیده شدن آن‌ها ندارد. پیش‌تر نیز بیان شد که عدم امکان تحقق جرم افترا نسبت به اشخاص حقوقی به دلیل تصریح متن قانون به اشخاص حقیقی است و صرفاً با اصلاح قانون این مانع برچیده خواهد شد.

با وجود اینکه نسبت‌دادن جرم به شخص حقوقی افترا محسوب نمی‌شود، این امر را الزاماً نباید به معنای نسبت‌دادن جرم به شخص حقیقی مدیر یا عضو آن تلقی کرد؛ زیرا حتی اگر منظور مرتکب هم چنین چیزی باشد، به دلیل اینکه فرد مشخصی معرفی نشده و نسبت‌دادن به‌صورت کلی و غیرصریح تحقق یافته است، نمی‌توان مرتکب را مفتری دانست.

۲-۱-۲. صراحت در انتساب

با توجه به عبارتِ «صریحاً نسبت دهد»، انتساب باید به‌صورت «صریح» باشد و انتسابی که قابلیت تفسیر دارد، فاقد وصف کیفری است و از مصادیق افترا محسوب نمی‌شود. صریح معادل شفاف است و در مقابلِ مبهم و تفسیرپذیر به‌کار می‌رود. گاهی معنای متن به قدری روشن و واضح است که در تفسیر آن صرفاً یک احتمال بیشتر وجود ندارد، چنین حالتی را به اصطلاح «صراحت» می‌نامند و آن متن را «صریح» یا «نص» گویند (محقق حلی، ۱۴۲۳: ۱۵۳؛ قمی، ۱۴۳۰: ۳۸۲).

برای نمونه بزهکار یا مجرم خواندن دیگری بدون تعیین نوع جرم، یک انتساب کلی و مبهم است و ذهن انسان به جرم معینی منتقل نمی‌شود. ازهمین‌رو برخی قائل برآنند که عنوان کلی «مجرم» یا «بزهکار» کافی نیست و باید جرم مشخصی نسبت داده شود (پاد، ۱۳۸۵: ۲۵۹).

با این حال، شعبه ۴۲ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۰۲۲۴۲۰۰۸۷۵

مورخ ۱۳۹۵/۱۰/۲۹ رفتار فردی را که به همسر خویش نسبتِ «عدم‌بکارت» داده است، از مصادیق بزه افترا تلقی نموده و حکم بدوی به شماره ۹۴۰۹۹۸۲۲۱۱۶۰۰۶۱۷ مورخ ۱۳۹۴/۰۷/۲۹ را تأیید کرده است. به موجب رأی دادگاه بدوی آمده است:

«در این پرونده س.ع.ه. متهم است به «الف»: فحاشی و توهین به شاکی، «ب»: افترا نسبت به شاکیه با بیان این جمله که شما دوشیزه نبودید که با من ازدواج کرده‌اید با این وصف که متهم، شوهر شاکیه به هویت ف.ص.ح. می‌باشد و در شب زفاف در حضور بستگان شاکیه به وی نسبت ناروا داده و ادعا نموده که شما باکره نبودید و شروع کرد به فحاشی به شاکی و خانواده وی. علی‌ای‌حال، دادگاه با عنایت به شکایت شاکیه و اظهارات گواهان تعرفه‌شده از سوی شاکیه به‌ویژه به شرح برگ ۱۰ و ۱۱ پرونده و دفاعیات غیرموجه متهم و وکیل وی به هویت م.و. و کیفرخواست اصداری و سایر امارات و قرائن، انتساب بزه‌های مذکور به نامبرده را محرز دانسته و مستنداً به مواد ۶۰۸ و ۶۹۷ از قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ نامبرده را از جهت ارتکاب بزه فحاشی به شاکیه به تحمل شصت ضربه شلاق و از جهت ارتکاب بزه افترا به تحمل نودویک روز حبس محکوم می‌نماید. رأی صادره حضوری و ظرف مهلت بیست روز از تاریخ ابلاغ قابل‌اعتراض در محاکم تجدیدنظر استان تهران می‌باشد. سیدقاسم فخاری ـ رئیس شعبه ۱۰۱ دادگاه کیفری ۲ دماوند»

در رأی شعبه ۴۲ دادگاه تجدیدنظر استان نیز آمده است:

«در خصوص تجدیدنظرخواهی آقای س.ع.ه. با وکالت خانم م.و. نسبت به دادنامه شماره ۰۰۷۰۶ مورخ ۱۳۹۴/۷/۲۹ صادره از شعبه ۱۰۱ دادگاه کیفری دو دماوند مشعر بر محکومیت نامبرده به تحمل ۶۰ ضربه شلاق و نودویک روز حبس به اتهامات فحاشی و افترا موضوع شکایت خانم ف.ص.ح. توجهاً به محتویات پرونده خصوصاً اظهارات شهود تحقیق مالاً اعتراض مؤثری که نقض دادنامه را ایجاب نماید، از ناحیه مشارالیه به عمل نیامده است و در رسیدگی دادگاه نخستین نیز اشکالی که بر اساس رأی لطمه وارد سازد، مشهود نیست. لذا با رد اعتراض دادنامه موصوف را با رعایت ماده ۴۵۸ و مستنداً به بند الف ماده ۴۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۹۲ تأیید می‌نماید. این رأی قطعی است. رئیس و مستشار شعبه ۴۲ دادگاه تجدیدنظر استان تهران ـ محمدسعید ظاهری ـ بهزاد کامجو»

در دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۱۴۰۱۳۲۳ مورخ ۱۳۹۳/۰۹/۲۶ شعبه ۱۴ دادگاه تجدیدنظر استان تهران نیز تهمت «دوشیزه نبودن» به‌عنوان مصداقی از افترا مطرح شده است که شایستهٔ توجه است. به موجب رأی دادگاه بدوی آمده است:

«به موجب کیفرخواست دادسرای ناحیه ۴ تهران شماره ۳۶۱۵ـ۹۳ آقای غ.الف. فرزند ر. متهم

است به افتراء موضوع شکایت خانم ف.س. بدین شرح که شاکیه بیان می‌دارد که با متهم در تاریخ ۱۳۹۲/۵/۳۱ عقد ازدواج نموده که ده روز بعد از آن(قبل از مراسم ازدواج) متهم با ایراد تهمت‌های ناروا و خلاف واقع ازجمله تهمت دوشیزه نبودن شاکیه طی لوایح تقدیمی در مجتمع باهنر و ارسال اظهارنامه موجبات حدوث اختلاف را فراهم نموده و این جانب را در بلاتکلیفی و عسر و حرج رها ساخته است. دادگاه با توجه به محتویات پرونده شکایت شاکی خصوصی گواهی پزشکی قانونی مبنی بر دوشیزه بودن شاکیه گزارش مرجع انتظامی گواهی گواهان کپی دادخواست و اظهارنامه در صفحه ۵ و ۶ پرونده مدافعات بلاوجه متهم مستنداً به ماده ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی بخش تعزیرات نامبرده را به تحمل شش ماه حبس و ۷۴ ضربه شلاق محکوم می‌نماید. رأی صادره حضوری و ظرف مدت ۲۰ روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظرخواهی در محاکم محترم تجدیدنظر استان تهران می‌باشد. رئیس شعبه ۱۰۸۷ دادگاه عمومی جزایی تهران ـ شاکرنژاد»

در رأی شعبه ۱۴ دادگاه تجدیدنظر استان نیز آمده است:

«در خصوص تجدیدنظرخواهی آقای غ.الف. نسبت به دادنامه شماره ۵۹۴ مورخ ۹۳/۷/۱۴ صادر شده از شعبه ۱۰۸۷ دادگاه عمومی جزایی تهران که به موجب آن تجدیدنظرخواه به اتهام افترا موضوع شکایت خانم ف. س. به تحمل شش ماه حبس تعزیری و ۷۴ ضربه شلاق محکوم شده است، با توجه به لایحه تجدیدنظرخواهی تجدیدنظرخواه که مدعی است بر اساس اظهارات تجدیدنظرخوانده مبنی بر اینکه دوشیزه نیستند اقدام به طرح دعوی فسخ نموده و تقاضای ارجاع امر به کارشناسی کرده است و صرفاً در جهت مطالبه و احقاق حقوق خویش اقدام نموده و قصد تهمت و افترا را نداشته است صرف نظر از نتیجه پرونده حقوقی، با توجه به اینکه سوءنیت تجدیدنظرخواه در اعلام موضوع محرز نمی‌باشد، با پذیرش تجدیدنظرخواهی تجدیدنظرخواه دادنامه تجدیدنظرخواسته را مغایر قانون و موازین شرعی تشخیص داده، مستندا به شق یک بند ب ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری و ماده ۱۷۷ همان قانون ضمن نقض حکم بر برائت تجدیدنظرخواه صادر و اعلام می‌نماید. رأی صادره قطعی است. رئیس و مستشار شعبه ۱۴ دادگاه تجدیدنظر استان تهران ـ نیک نژاد ـ تیموری»

بحث دیگری که در این مجال قابلیت بررسی دارد، انتساب یک وصف به بزه‌دیده است. برای مثال، آیا «دزد»خواندن دیگری یا «کلاهبردار» خطاب‌کردن او انتساب صریح جرم به اوست؟

اداره کل حقوقی قوه‌قضاییه در نظریه مشورتی شماره ۷/۹۸/۹۱۹ مورخ ۱۳۹۸/۰۹/۱۷، در پاسخ به این سؤال که استعمال عبارات دزد، کلاهبردار و رباخوار به‌صورت حضوری یا در متن پیامک، مصداق افترا است یا توهین، چنین پاسخ داده است: «... در رکن مادی بزه افترا لازم است امری که مطابق قانون جرم است، به دیگری نسبت داده شود و لذا در تحقق بزه یادشده، انتساب صریح

محتوای مجرمانه و عجز از اثبات صحت اسناد ضرورت دارد و صرف انتساب عناوین مجرمانه برای تحقق این جرم کافی نبوده و می‌تواند مشمول بزه توهین ساده موضوع ماده ۶۰۸ قانون فوق‌الذکر باشد.»

برای مثال، اگر صریحاً گفته شود که «الف» از «ب» کلاهبرداری کرده، جرم افترا قابل‌بررسی است. با این وصف، انتساب صفت به‌نحو فاعلی مثل آدم‌کش، بدون اینکه عرف به‌واسطهٔ قرائن زمانی، مکانی و ... نسبت‌دادن واقعیِ قتل را از آن بفهمد، جرم افترا نیست و صرفاً می‌تواند توهین باشد. حتی در صورت وجود قرائن خاص زمانی و مکانی، مثلاً در محلی که به‌تازگی کسی در آنجا کشته شده است، انتساب وصف «قاتل» از آنجا که قابلیت تفسیر دارد، از مصادیق افترا محسوب نمی‌شود.

در رویهٔ قضایی نیز شعبه ۱۱۲۴ دادگاه کیفری ۲ تهران در دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۸۰۲۳۴۵۰۰۳۳۵ مورخ ۱۳۹۵/۰۶/۰۸ کلاهبردار خطاب کردن دیگری، بدون انتساب بزه کلاهبرداری خاص به وی، مصداق بزه توهین دانسته است:

«به موجب کیفرخواست صادره از دادسرای ناحیه ۱۴ تهران آقای م. ک.س. مجهول‌المکان متهم است به ۱. توهین ۲. افترا، لذا دادگاه توجهاً به شکایت شاکی، گواهی گواهان، مفاد کیفرخواست صادره و عدم حضور متهم در دادسرا و دادگاه جهت دفاع از خویش و نظر به اینکه بزه افترا به شرح منعکس در پرونده مبنی بر اینکه متهم شاکی را کلاهبردار خطاب کرده است به لحاظ اینکه صراحتاً بزه کلاهبرداری خاصی را به وی نسبت نداده است، توهین تلقی می‌گردد. دادگاه بزه توهین را محرز و مسلم تشخیص و مستنداً به ماده ۶۰۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۷۵ متهم موصوف را به پرداخت مبلغ یک میلیون ریال جزای نقدی محکوم می‌نماید، لکن دادگاه نظر به مراتب فوق‌الذکر تحقق بزه افترا را محرز ندانسته و با مرعی داشتن اصل مسلم برائت مستنداً به ماده ۴ قانون آیین دادرسی کیفری رای بر برائت نامبرده صادر می‌نماید. رای محکومیت صادره غیابی و ظرف ۲۰ روز پس از ابلاغ واقعی قابل واخواهی در این دادگاه و سپس ظرف ۲۰ روز قابل تجدید نظرخواهی در محاکم محترم تجدیدنظر تهران و رأی برائت صادره ظرف ۲۰ روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظرخواهی در محاکم محترم تجدیدنظر تهران می‌باشد. رئیس شعبه ۱۱۲۴ دادگاه کیفری ۲ تهران ـ سیدرضا ملجاء»

در رأی شعبه ۲۳ دادگاه تجدیدنظر استان نیز آمده است:

«در خصوص تجدیدنظرخواهی آقای م. ز.الف.ب. نسبت به قسمتی از دادنامه شماره ۹۴-۵۰۱۱۲۵ مورخ ۱۳۹۴/۱۰/۲۷ در پرونده کلاسه ۹۴-۵۰۰۳۳۵ صادره از شعبه ۱۱۲۴ دادگاه کیفری ۲ تهران که به موجب آن برائت تجدیدنظرخوانده آقای م. ک.س از اتهام افتراء صادر شده است نظر به اینکه در این مرحله از رسیدگی اعتراض موجه و موثری که موجب فسخ و گسیختن

دادنامه معترض‌عنه را فراهم نماید اقامه نکرده است و اعتراض واصله قابل انطباق با هیچ یک از شقوق چهارگانه ماده ۴۳۴ قانون آئین دادرسی کیفری نیست و از حیث رعایت اصول و قواعد دادرسی نیز اشکال عمده‌ای ملاحظه نمی‌شود، لذا ضمن رد اعتراض تجدیدنظرخواه در این قسمت از دادنامه تجدیدنظر خواسته را تأیید و استوار می‌نماید.این رأی حضوری و قطعی است. مستشاران شعبه ۲۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران ـ گودرز زمانی ـ علی نقی یوسف‌وند»

۲-۱-۳. وسیلهٔ ارتکاب

وسایل مذکور در ماده ۶۹۷ در چهار گروه دسته‌بندی شده‌اند؛ نخست، نوشتن اوراق چاپی یا خطی است که به مکتوب‌بودن افترا اشاره دارد. دوم، انتشار اوراق است و منظور از انتشار آن است که ورقهٔ مذکور به جای ارسال به طرف افترا یا سایر مقامات رسمی، در معابر عمومی توزیع یا به در و دیوار نصب شود. سوم، نطق در مجامع است که با بیان مطالب خلاف واقع از جانب گوینده در حضور عده‌ای که بتوان آن را مجمع نامید، صورت می‌گیرد. چهارم، درج در روزنامه و جراید است که به انتشار از طریق نشریات اشاره دارد.

در قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ صرفاً به «اوراق چاپی یا خطی»، «انتشار اعلان یا اوراق مزبوره» یا «نطق در مجامع» به‌عنوان وسیلهٔ ارتکاب جرم اشاره شده بود که با تصویب ماده ۱۴۰ قانون تعزیرات در سال ۱۳۶۲، «درج در روزنامه و جراید» نیز به آن‌ها افزوده شد. قانون‌گذار در سال ۱۳۷۵ در ماده ۶۹۷ تحقق افترا را علاوه بر «اوراق چاپی یا خطی یا به وسیله درج در روزنامه و جرائد یا نطق در مجامع» به «هر وسیله دیگر» توسعه داد (احمدزاده، ۱۴۰۳: ۱۱۲).

عده‌ای از حقوق‌دانان معتقدند که در تسریِ طُرُقِ ارتکاب جرم افترا به موارد دیگر مماثلت و مشابهت باید رعایت شود (گلدوزیان، ۱۳۸۳: ۲۶۷) و در تمثیلی‌بودن آن تردیدی نیست (آقایی‌نیا، ۱۳۹۹: ۱۰۰). با این حال، اداره کل حقوقی قوه‌قضاییه ضمن موضوعیت‌بخشی به وسیلهٔ ارتکاب جرم، وجه تشابه میان آن‌ها را لازم ندانسته و در نظریات مشورتیِ متعددی، از جمله نظریه مشورتی شماره ۷/۹۸/۹۱۹ مورخ ۱۳۹۸/۰۹/۱۷، اعلام داشته است:

«... مستفاد از ماده ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) ۱۳۷۵ بزه افترا مقید به وسیله است، لیکن وسیله در ارتکاب بزه یادشده جنبه حصری ندارد. ...»

به نظر ما، دیدگاه فوق با توجه به اطلاق عبارتِ «یا به هر وسیلهٔ دیگر» قابل‌انتقاد و غیرقابل‌پذیرش است و از قضا قانون‌گذار درصدد بوده که انحصار ارتکاب جرم به وسیله را از بین ببرد. مقصود قانون‌گذار از عبارت «به هر وسیله دیگر»، اشاره به مفهوم «به هر طریق دیگر» بوده است و اساساً موضوعیت بخشیدن به «وسیله» بدون مشخص کردن جنس یا نوع آن بی‌مفهوم است. وسیلهٔ جرم به

امری اطلاق می‌شود که خارج از شخصیت انسان بوده و جنبهٔ عینی، مادی و ملموس دارد، مانند استفاده از سند مجعول در جرم کلاهبرداری. به همین دلیل، بخش ۶ از ماده ۵ قانون جزای نمونهٔ آمریکا وسیلهٔ جرم را هر چیزی می‌داند که به‌طور خاص برای استفادهٔ مجرمانه ساخته یا تهیه شده یا عموماً برای اهداف مجرمانه مورد استفاده قرار می‌گیرد. این در حالی است که طریق ارتکاب جرم در معنای شیوه و چگونگی ارتکاب جرم به‌کار رفته است (رستمی، ۱۳۹۸: ۴۰۴). به این ترتیب، طریق، مسیری است که در آن، وسیلهٔ مورد نظر برای ارتکاب جرم به‌کار گرفته می‌شود و نمی‌توان قائل به این‌همانیِ آن‌ها شد. البته، طریقِ ارتکاب جرم در برخی از مواد قانونی با وسیلهٔ جرم یکسان انگاشته شده است و برای طریق، جایگاهی مستقل از وسیله در نظر گرفته نشده است، در حالی که «طریق ارتکاب جرم»[1] با «وسیلهٔ ارتکاب جرم»[2] متفاوت است.

۲-۱-۴. ناتوانی در اثبات

علاوه بر شرایط فوق، قانون‌گذار در ماده ۶۹۷ کتاب تعزیرات قانون مجازات اسلامی عبارت «و نتواند صحت آن اسناد را ثابت نماید» را مورد تصریح قرار داده است. با توجه به اینکه اصل بر برائت افراد است و بار اثبات صحت اتهام انتسابی برعهدهٔ مدعی (متهم به افترا) است، قانون‌گذار منتسب‌الیه را بی‌نیاز از اثبات بی‌گناهی خود دانسته و بدین ترتیب این تکلیف بر عهدهٔ متهم است تا صحت انتساب و اسناد خویش را به اثبات رساند.

شرطِ «عدم اثبات صحت اسناد» از جملهٔ شروط تحقق رکن مادی جرم نیست و از این رو عده‌ای از حقوق‌دانان به‌درستی آن را در زمرهٔ شروط اِعمال مجازات دانسته‌اند.[3]

بنابراین، توانایی یا ناتوانی مفتری در اثبات صحت ادعای خویش صرفاً جنبهٔ کشفی داشته و امری اثباتی است و با این توضیح مشخص می‌گردد که زمان وقوع جرم افترا و مبدأ مرور زمان آن، همان زمانی است که رفتار مجرمانه‌ای به دیگری نسبت داده شود یا این امر منتشر گردد و نه زمانی که مفتری نتواند صحت این انتساب را ثابت کند. به عبارت ساده‌تر، توانایی وی در اثباتِ صحتِ اسناد، دادرس را به این موضوع رهنمون می‌سازد که اساساً جرمی محقق نشده است و ناتوانی وی در اثبات، این امر را برای مقام رسیدگی‌کننده آشکار می‌کند که زمان تحقق رفتار مرتکب (انتساب امر

---

1. Way to Commission of Crime
2. Instrument of Crime

۳. زیرا اگر شرط مزبور جزئی از رکن مادی جرم باشد، با توجه به لزوم تطابق رکن مادی و معنوی، لازم است که تحت شمول سوءنیت مرتکب قرار گیرد. حال آن‌که تحقق افترا منوط به آگاهی مرتکب از عدم توانایی خویش در اثبات نسبت داده شده نیست و حتی اگر او به گمان خود توان اثبات ادعای مزبور را داشته باشد، ولی در عمل نتواند صحت آن انتساب را اثبات کند، با وجود شرایط دیگر، مجرم خواهد بود (برای مطالعهٔ بیشتر ر.ک: محمدخانی، ۱۳۹۹: ۱۰۵).

مجرمانه یا انتشار آن) جرم محقق شده است.

با توجه به شمول مرور زمان یک‌سالهٔ طرح شکایت در جرایم قابل‌گذشت یا مواعد زمانی مقرر در سایر انواع مرور زمان، مبدأ احتساب از تاریخی خواهد بود که مرتکب رفتار مجرمانهٔ جرم را انجام داده است نه از زمانی که قرار منع تعقیب یا حکم بدوی قطعیت پیدا می‌کند.

همچنین، رأی وحدت رویه شماره ۲۲۸ مورخ ۱۳۴۹/۸/۲۰ هیأت‌عمومی دیوان‌عالی کشور که پیش از انقلاب صادر شده است، مخالف موازین قانونی است و علی‌الاصول با توجه به تغییر قوانین دیگر قابل‌استناد نیست:

«چون تحقق بزه افترا در صورت اسناد صریح جرمی از طرف کسی به دیگری با سوءنیت معلق به احراز کذب تهمت و عدم‌ثبوت عمل انتسابی در مراجع قضایی است که با این وصف اسناددهنده مفتری محسوب و به مجازات مقرر در قانون محکوم می‌شود. بنابراین، شروع مرور زمان جرم افترا طبعاً از تاریخ قطعیت عجز از اثبات اسناد و ثبوت کذب شکایت شاکی است نه صرف اعلام شکایت و اسناد بزه.»

نتیجهٔ دیگر برداشت نگارنده، نادرست دانستن رویه‌ای است که به صرف عدم طرح شکایت کیفری از سوی مفتری (یا متهم به افترا) یا قطعی نشدن قرار منع تعقیب یا حکم برائت صادره در پروندهٔ شکایتی وی، جرم افترا را محقق ندانسته و بدین ترتیب به دلیل فقدان سبق رسیدگی اقدام به صدور قرار منع تعقیب می‌نماید. برای نمونه، شعبه ۶۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۶۹۷۰۱۴۳۲ مورخ ۱۳۹۲/۱۱/۱۹ چنین اظهارنظر کرده است:

«به موجب دادنامه شماره ۹۰۰۸۸۸ مورخ ۹۲/۹/۲۴ و دادنامه غیابی مربوط به آن صادره از دادگاه عمومی جزایی شعبه محترم ۱۰۴۴ تهران آقای م.ع. فرزند م. به دلیل افترا و مزاحمت تلفنی حسب مورد به تحمل مجازات محکوم شده است. محکوم‌علیه اعتراض کرده است. این دادگاه با مطالعه تمام اوراق پرونده اولاً: اعتراض معترض در خصوص محکومیت به دلیل ایجاد مزاحمت تلفنی وارد تشخیص داده نمی‌شود؛ زیرا دادنامه در این قسمت با اوضاع و احوال منعکس در پرونده از قبیل اظهارات دفاعی تجدیدنظرخواه (برگ ۵۲ پرونده) سازگار است و مغایر مقررات به نظر نمی‌رسد. لذا به استناد بند الف ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری رأی بر تأیید دادنامه معترض‌عنه در این مورد صادر می‌گردد. ثانیاً: اعتراض معترض در خصوص محکومیت به دلیل افترا مآلاً وارد دانسته می‌شود؛ زیرا افترا نیازمند سبق رسیدگی است و همانطور که در نظریه مشورتی شماره ۷/۵۰۰۲ مورخ ۱۳۷۸/۸/۸ آمده است صرف اظهار شاکی مبنی‌بر اینکه دیگری به او افترا زده است، کافی برای اعمال ماده ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی نیست،

بلکه مقررات مزبور متعلق وضعیتی است که مشتکی‌عنه از بزهی که به وی نسبت داده‌اند، برائت حاصل می‌نماید و یا در مورد او قرار منع تعقیب صادر می‌گردد و در ادامه علیه فردی که از وی شکایت کرده بود، تحت‌عنوان افترا شکایت می‌کند. علی‌هذا به دلیل فراهم‌نبودن ارکان جرم افترا به استناد تبصره ۱ ماده ۲۲ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب با نقض دادنامه معترض‌عنه رأی برائت آقای م.ع. صادر می‌گردد. این رأی قطعی است. رئیس و مستشار شعبه ۶۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران ـ علیزاده اشکلک ـ ناصری‌نژاد»

در این موارد ضروری است که مقام رسیدگی‌کننده در جهت احراز صحت و سقم اِسناد، وارد رسیدگی شده و یا اگر پرونده‌ای در این خصوص مطرح است، رسیدگی به بزه افترا تا حصول نتیجه در مرجع یادشده به تعویق افتد. شعبه ۲۱ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در رأی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۲۱۰۰۵۷۷ مورخ ۱۳۹۲/۰۶/۲۴ بر این نکته تأکید داشته است که چنانچه جرمی صریحاً به کسی نسبت داده شود، اثبات اینکه آن‌چه نسبت داده شده است صحت دارد یا خیر، با شخص نسبت‌دهنده (مرتکب) است. در رأی دادگاه بدوی چنین آمده است:

«در خصوص واخواهی آقای ح.ه. فرزند ص. نسبت به دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۳۰۷۰۰۱۰۶ مورخ ۹۱/۵/۲۱ این دادگاه که به موجب آن نامبرده به اتهام افترا از طریق درج مطلبی تحت‌عنوان (کابوس ۱۰۰ و پتروشیمی ایلام) در وبلاگ شخصی خود (ف.)، موضوع شکایت آقای د.ف. به تحمل شش‌ماه حبس محکوم گردیده، دادگاه با عنایت به جامع اوراق و محتویات پرونده و ملاحظه اظهارات متهم در جلسات دادرسی و مفاد لایحه دفاعیه وی که خلاصه آن بدین‌شرح است که آقای ف. موضوع را تکذیب نکردند و اگر تبرئه شدند می‌توانند علیه وی اقامه دعوی کنند و نیز به صلاحیت دادگاه ایراد گرفته که چون جرم مطبوعاتی است، باید در دادگاه مطبوعات و با حضور اعضاء هیأت‌منصفه رسیدگی به عمل آید و موضوع اتهام هم بی‌ارتباط با دادگاه کارکنان دولت می‌باشد و اقدامات وی فاقد عناصر مادی و معنوی تحقق ارتکاب جرم است و شاکی باید ثابت کند که متحمل خسارت و زیان گردیده است و به‌علاوه از دادگاه درخواست نموده که از سازمان بازرسی کل کشور و مجتمع قضایی امور اقتصادی راجع‌به پرونده شاکی استعلام تا واقعیت بازداشت شاکی مشخص شود که دادگاه در پاسخ به دفاعیات متهم اعلام می‌دارد که اولاً چنانچه امری (جرمی) صریحاً به کسی نسبت داده می‌شود ضرورتی به تکذیب از سوی منتسب‌الیه نمی‌باشد و اثبات اینکه آن‌چه نسبت داده شده است صحت دارد یا خیر، با شخص نسبت‌دهنده (مرتکب) است و قاعده البینه علی‌المدعی هم مبیّن این معنی است. ثانیاً در رابطه با صلاحیت دادگاه باید متذکر شد که در خصوص سایت‌ها ... زمانی دادگاه کیفری استان صالح به رسیدگی است که سایت یا نشریه

الکترونیکی دیگر دارای مجوز از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی باشد که در این‌صورت رسیدگی در دادگاه کیفری استان و با حضور اعضاء هیأت‌منصفه به عمل می‌آید و وبلاگ یادشده حسب نامه شماره ۹۰/۱۴۳۱۵ مورخ ۹۰/۶/۶ مدیرکل امور مطبوعات و خبرگزاری‌های داخلی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی فاقد مجوز می‌باشد و هم‌چنین رسیدگی در مجتمع قضایی کارکنان دولت به دلیل تقسیم کاری است که در حوزه قضایی شهر تهران صورت گرفته و به عبارت دیگر مجتمع قضایی کارکنان دولت جزء حوزه قضایی شهر تهران است و این حوزه هم برابر مقررات آیین دادرسی کیفری به جرایم ارتکابی در آن حوزه قضایی و بر طبق صلاحیت‌های احصایی رسیدگی می‌نماید. ثالثاً از نظر این دادگاه تمامی عناصر تشکیل‌دهنده جرم افترا (مادی، معنوی و قانونی) نسبت به متهم محقق است. رابعاً در بزه افترا رکن ضرری از ارکان تشکیل‌دهنده آن نمی‌باشد و لازم نیست که شاکی متحمل خسارت و زیان شود. خامساً با استعلام از سازمان بازرسی کل کشور و بازپرسی دادسرای امور اقتصادی، سازمان بازرسی کل کشور بیان داشته (نامه شماره ۲۲/۸۹/ح/۳۰۲ مورخ ۹۱/۱۰/۲۷) پرونده آقای ف. در شعبه پنجم بازپرسی دادسرای امور اقتصادی به اتهام اخذ رشوه از شرکت‌های پیمانکاری تحت بررسی و بازپرس محترم شعبه پنجم دادسرای امور اقتصادی هم طی نامه شماره ۹۱۱۰۱۱۲۱۲۶۵۰۰۶۳۰ مورخ ۹۱/۱۱/۳۰ اعلام نموده که شاکی به اتهام دریافت رشوه و تحصیل مال نامشروع در آن شعبه دارای پرونده بوده و تاکنون منجر به اتخاذ تصمیم نشده است که این پاسخ‌ها نشان‌دهنده این است که موضوع اتهام شاکی اختلاس نمی‌باشد. علی‌ای‌حال، بنا به مراتب مذکور و با التفات به اینکه اتهام شاکی در هیچ مرجع قضایی ثابت نشده است و واخواه نیز نتوانسته صحت اسناد را ثابت نماید و آن‌چه که مهم است صراحت انتساب است و این صراحت هم در موضوع انتساب است و هم در منتسب‌الیه و هیچ‌گونه ابهامی وجود ندارد و واخواه قادر به اثبات انتساب به همان شکلی که صورت گرفته باشد، نبوده است، بنابراین ایراد و اعتراض موجه و مؤثری که موجب فسخ دادنامه ماضی‌البیان باشد، از سوی واخواه به عمل نیامده و دادنامه مزبور برابر مقررات قانونی و موازین قضایی و مدارک و مستندات موجود در پرونده اصدار یافته، لذا مستنداً به ماده ۲۱۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری با رد واخواهی وی دادنامه واخواسته عیناً تأیید می‌گردد. رأی صادره حضوری و ظرف مدت بیست روز از تاریخ ابلاغ، قابل تجدیدنظرخواهی در محاکم محترم تجدیدنظر استان تهران می‌باشد. دادرس شعبه ۱۰۵۹ دادگاه عمومی جزایی تهران ـ حسینی»

شعبه ۲۱ دادگاه تجدیدنظر استان نیز چنین رأی داده است:

«در خصوص اعتراض و تجدیدنظرخواهی آقای ح.ه. فرزند ص. از دادنامه شماره ۷۰۰۰۲۹

مورخ ۹۲/۲/۱۴ صادره از شعبه ۱۰۵۹ دادگاه عمومی جزایی تهران که به موجب آن مشارالیه با رد واخواهی از دادنامه غیابی شماره ۷۰۰۱۰۶ مورخ ۹۱/۵/۲۱ دادگاه بدوی به اتهام افترا موضوع شکایت آقای د.ف. به شش ماه حبس محکوم گردیده است، با ملاحظه محتویات پرونده و لایحه اعتراضی تجدیدنظرخواه و اینکه از ناحیه ایشان ایراد و اشکال موجه و مؤثری که مطابق شقوق مندرج در ماده ۲۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری موجبات نقض دادنامه موصوف و رسیدگی بیشتر را ایجاب نماید، مطرح نگردیده است و دادنامه بدوی صرف‌نظر از دفاعیات مشارالیه که قبل از اینکه ایشان در وبلاگ شخصی مطالبی را علیه شاکی درج نماید، خبرگزاری‌ها خبر اختلاس وی را اعلام نمودند، لیکن تجدیدنظرخواه مطالبی را شخصاً خارج از خبر اعلام درج نمودند، از جمله اینکه اعلام نمودند: (شنیده می‌شود که در دوران مدیریت مهندس ف. از طریق برخی پیمانکاران مبالغی برای مثال ۲۱۰۰۰۰۰۰ تومان برای برخی افراد به‌صورت تهیه وضعیت و صرف امورات آنان شده است) بدیهی‌است درج این مطالب از ناحیه تجدیدنظرخواه صرف‌نظر از اجرای قبلی خود افترا می‌باشد. از هر حیث موافق مقررات و موازین قانونی اصدار یافته است. لذا دادگاه مستنداً به بند الف از ماده ۲۵۷ قانون مارالذکر ضمن رد تجدیدنظرخواهی به‌عمل‌آمده دادنامه معترض‌عنه را عیناً تأیید و استوار می‌نماید. رأی صادره با لحاظ ماده ۲۴۸ قانون مرقوم فوق قطعی است. رئیس و مستشار شعبه ۲۱ دادگاه تجدیدنظر استان تهران ـ تولیت ـ پورعرب»

باری، محل اثبات صحت اسناد علی‌الاصول همان مرجعی است که به جرم افترا رسیدگی می‌کند، مگر اینکه موضوع اتهام از قبل در مرجع دیگری در حال رسیدگی باشد. همچنین، اگر به دلایلی مانند مرور زمان، گذشت شاکی یا نسخ مجازات قانونی، جرمِ نسبت داده‌شده قابل‌رسیدگی نباشد، خودِ مرجع رسیدگی‌کننده به افترا، صحت اظهارات مرتکب را از بابِ سنجشِ ناروایی آن انتساب ـ و نه از باب تعیین مجازات ـ بررسی خواهد کرد (پاد، ۱۳۸۵: ۲۶۵-۲۶۶). برای نمونه، وفق ماده ۱۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری، مقام قضایی برای رسیدگی به جرایم منافی‌عفت با منع قانونی روبه‌رو است، اما از مفاد این مقرره هرگز چنین استنباط نمی‌شود که نمی‌توان به ادعای افراد در مورد جرایم منافی‌عفت رسیدگی کرد. به عبارت بهتر، این منع قانونی یا شرایط استثنایی در تعقیب و تحقیق به مواردی اختصاص دارد که اتهامِ مرتکبِ جرمِ منافی‌عفت موردبررسی قرار می‌گیرد و طبیعتاً وجود هریک از شروط چهارگانهٔ «وقوع جرم در مرئی و منظر عام»، «وجود شاکی»، «به عنف بودن» یا «سازمان‌یافته بودن» برای آغاز فرایند تعقیب کیفری ضروری است. حال چنانچه فردی که به دیگری نسبت زنا داده است، جهت اثبات مدعای خویش شهودی را حاضر کند یا اینکه تصاویری را ارائه دهد، دلایل وی جهت احراز صحت یا سقم ادعا بررسی خواهد شد و محظورات مقرر در

ماده ۱۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری صرفاً مختص رسیدگی به جرم ارتکابیِ بزه‌دیدهٔ افترا است. علاوه‌بر این، بند (ب) ماده ۲۶۱ قانون مجازات اسلامی، اثبات نسبت قذف به‌وسیلهٔ شهادت یا علم قاضی را از موارد سقوط حد قذف که نوعی افترای خاص حدی می‌باشد، به شمار آورده است.[۱]

۲-۲. رکن معنوی

جرم افترا از جمله جرایم عمدی بوده و در نتیجه، نیازمند سوءنیت عام است. شخص اسناددهنده یا منتشرکنندهٔ مطالب باید در ارتکاب رفتار قاصد بوده و با علم و آگاهی از «مجرمانه‌بودن امر انتسابی» و «ناروایی انتساب» اقدام به انجام این عمل کرده باشد. علم به ناروایی یا نادرستی انتساب بدین‌معنا است که دادرس باید این عنصر از علم مرتکب را که سازندهٔ رکن معنوی است، احراز کند. نتیجه آنکه گوینده باید به کذب‌بودن مطالب خویش آگاهی داشته باشد و اگر این وضعیت ذهنیِ مرتکب با شک و تردید همراه شده و مرتکب مشکوک به مجرم‌بودن مخاطب باشد، رکن معنوی محقق نخواهد بود. یکی از نویسندگان چنین می‌گوید: «علم به کذب بودن اسناد با علم نداشتن به راست بودن اسناد تفاوت دارد. ممکن است کسی علم و آگاهی به راست و درست بودن نسبتی که به دیگری می دهد نداشته باشد و اِسناد با بی‌احتیاطی و عدم تحقیق و تصور صحت امر صورت گیرد. در این گونه موارد علم به کذب بودن اِسناد محقق نمی‌شود و نمی‌توان عنصر معنوی جرم یعنی قصد افتراء و سوءنیت را محرز دانست. همین حکم در خصوص اشتباه موضوعی نیز جاری است.» (شامبیاتی، ۱۳۹۷: ۱۱۷ و ۱۱۸). برای مثال، اگر کسی ببیند که شخصی با عجله از منزل همسایهٔ او خارج شد و این شخص را پس از کشف جسد بی‌جان همسایه قاتل بنامد، ولی متعاقباً با تحقیقات تکمیلی مشخص شود که همسایه او خودکشی کرده است، انتساب‌دهنده به این علت که با توجه به اوضاع و احوال قطع و یقین به قاتل‌نبودن آن شخص نداشته و آگاه به ناروایی این انتساب نبوده است، مفتری محسوب نمی‌شود؛ هرچند از اثبات ادعای خویش ناتوان باشد.

همین موضوع مورد توجه برخی از نویسندگان قرار گرفته و با پذیرش رویکرد تفسیری ما بیان داشته‌اند: «بایسته است جرم‌انگاری افترا به گونه‌ای اصلاح شود که در تحقق افترا علم به کذب بودن موضوع شرط نباشد، بلکه هرکس بدون آنکه یقین داشته باشد نسبت کذبی را به دیگری دهد، مفتری دانسته شده و به مجازات مقرر در قانون محکوم گردد. در این صورت تنها کسی امکان تبرنه شدن از اتهام افترا زدن را دارد که یا صحت موضوع علم ادعایی‌اش با واقع را اثبات کند یا اینکه اثبات کند در این ادعا دچار شبهه (یقین خطا به صحت علمش) بوده است. کسانی که یقین نداشته‌اند، بلکه ظن

---

۱. ماده ۱۰ـ۲۲۶ قانون جزای فرانسه نیز به صراحت تأکید می‌کند که دادگاه رسیدگی‌کننده به پروندهٔ نسبت‌دهنده، صحت اتهاماتی را که او وارد کرده است، مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

داشته‌اند، مجازات می‌شوند و این منطبق با معیارهای مشی انسانی و کرامت‌مدار در جامعه است. بدین ترتیب برای تأمین هدف فوق لازم است محتوای ماده ۶۹۷ به گونه‌ای اصلاح شود که هر کس بدون آنکه یقین داشته باشد به خلاف واقع جرمی غیر از زنا یا لواط را صراحتاً به هر طریق به دیگری نسبت دهد یا نسبتی را که دیگری داده با علم و آگاهی منتشر کند و نتواند صحت انتساب را اثبات نماید به مجازات قانونی محکوم گردد.» (نک: ملک افضلی اردکانی و کرمی، ۱۴۰۲: ۲۸۰).

طبیعتاً با توجه به اینکه جرم افترا مطلق است، سوءنیت خاص در تحقق آن شرط نیست. علاوه‌بر این، قصد خاص دیگری نیز برای تحقق رکن معنوی لازم شمرده نشده است. بعضاً در نظریات اداره کل حقوقی قوه‌قضاییه[1] و حتی رویهٔ قضایی به‌اشتباه قصد آسیب به حیثیت و ... به‌عنوان قصد خاص مطرح شده است که با توجه به ماده ۶۹۷ کتاب تعزیرات قانون مجازات اسلامی صحیح به نظر نمی‌رسد و نیازی به اثبات یا احراز قصد هتک‌حرمت و حیثیت نخواهد بود. حتی برخی از نویسندگان نیز با استناد به نظریات مشورتی اداره کل حقوقی قوه قضائیه و به ویژه نظریه شماره ۳۸۴۹/۷ مورخ ۱۳۶۴/۰۶/۲۶ از لزوم احراز قصد اضرار به غیر (با تعابیر مختلفی همچون قصد هتک حرمت و حیثیت) برای تحقق بزه افترا سخن گفته‌اند (گلدوزیان، ۱۳۹۳: ۶۶۱). قضات محاکم مکرراً با استظهار آشکار و غیرآشکار از این رویکرد و نظریه اداره حقوقی به نفی سوءنیت مشتکی عنهم بزه افترا و نشر اکاذیب پرداخته‌اند و حتی گاهی از این نیز فراتر رفته و این سوءنیت را جزئی خاص در کنار سایر شرایط روانی بزه افترا تلقی نموده و منطبق با این تلقی به صدور رأی مبادرت نموده‌اند. برای نمونه، دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۷۰۲۲۰۵۰۰۷۳۰ مورخ ۱۳۹۴/۰۸/۱۱ شعبه ۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران دادنامه بدوی شعبه ۱۰۴ دادگاه جزایی شهریار را که معتقد است «... در بزه افترا احراز قصد خاص مرتکب که همانا واردکردن ضرر حیثیتی به متهم باشد ...»، تأیید کرده است. به موجب رأی دادگاه بدوی آمده است:

«در خصوص اتهام م.خ.، هفتادساله آزاد به قید معرفی کفیل دایر بر افترابستن به شاکی ک.غ. از طریق طرح شکایت جعل در قرارداد عادی در دادسرای شهریار و عدم اثبات ادعا موضوع کیفرخواست شماره ـ (بدون شماره) مورخ ۱۳۹۳/۸/۱۸ دادستانی محترم حوزه قضایی ش. نظر به محتویات پرونده با توجه به اینکه اولاً؛ صرف طرح شکایت علیه دیگری و با فرض عدم اثبات شکایت نمی‌تواند محقق‌کننده بزه افترا از سوی شاکی باشد. ثانیاً؛ در بزه افترا احراز قصد خاص

---

۱. نظریه مشورتی شماره ۷/۳۵۹۶ مورخ ۱۳۸۴/۰۶/۰۱ اداره کل حقوقی قوه‌قضاییه: «مفتری به کسی اطلاق می‌شود که با دروغ و صحنه‌سازی و به منظور هتک‌حرمت و حیثیت دیگری نسبت خلاف واقع به وی بدهد. ...»

مرتکب که همانا واردکردن ضرر حیثیتی به متهم باشد، باید محرز شود و در مانحن‌فیه با توجه به اظهارات و دفاعیات بی‌شائبه متهم در مراحل دادرسی، دادگاه قصد یادشده را محرز ندانسته است و مالاً ارکان بزه یادشده را مجتمع نمی‌داند. فلذا مستنـد به بند الف ماده ۱۷۷ از قانـون آیین دادرسـی کیفـری حکم برائـت متهم را صادر و اعلام می‌دارد. رأی صادره ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ قابـل‌اعتراض در دادگاه محترم تجدیدنظر استان تهران می‌باشد. رئیس شعبه ۱۰۴ دادگاه جزایی شهریار ـ مهدی رضایی»

در رأی شعبه ۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران آمده است:

«در خصوص تجدیدنظرخواهی آقای ع.الف.م. به وکالت از آقای ک.غ. نسبت به دادنامه شماره ۹۲۲ مورخ ۱۳۹۳/۱۰/۳ شعبه ۱۰۴ دادگاه عمومی کیفری ۲ شهرستان ش. که به موجب آن تجدیدنظرخوانده از اتهام افترا تبرئه شده است، نظر به اینکه تجدیدنظرخواه در این مرحله از رسیدگی دلیل خاص و جهات موجهی که موجبات نقض دادنامه تجدیدنظرخواسته را فراهم نماید، ارائه ننموده است و از حیث رعایت اصول و قواعد دادرسی و مبانی استدلال و استنباط ایراد و اشکال وارد نمی‌باشد و تجدیدنظرخواهی با هیچ‌یک از شقوق مندرج در ماده ۴۳۴ از قانون آیین دادرسی کیفری انطباق ندارد. فلذا ضمن رد تجدیدنظرخواهی به‌عمل‌آمده مستنداً به بند الف ماده ۴۵۵ از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ دادنامه معترض‌عنه را تأیید و استوار می‌گرداند. رأی صادره قطعی است. رئیس و مستشار شعبه ۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران ـ صادق علی طهماسبی ـ مرتضی کیاستی»

۳. تعامل افترا و حق بر دادخواهی در رویه قضایی

افرادی که اقدام به طرح شکایت کیفری می‌کنند، ممکن است به هر علتی از اثبات مدعای خود ناتوان باشند و دادرس قرار منع تعقیب یا حکم برائت صادر کند. حال این پرسش پدید می‌آید که آیا چنین مواردی افترا محسوب می‌شود؟ ابتدا باید بگوییم در جامعهٔ ما که یکی از معیارهای اعتبار و آبروی افراد، «بازنشدن پای آن‌ها به دادگاه و پاسگاه» است، اینکه انگشت شاکی به‌راحتی سوی هرکسی دراز شود، محل تأمل است. حیثیت اشخاص جامعه، کالای کم‌بهایی نیست که بتوان به‌راحتی بخشی از آن را نشانه رفت. در نتیجه، به‌سادگی نمی‌توان به خروج مبحث تظلم‌خواهی از شمول افترا حکم داد؛ زیرا همهٔ افراد مدعی هستند که به قصد دادخواهی اقدام به طرح شکایت نموده‌اند و قصد سوءِ لازم را برای تحقق افترا ندارند، اما اثبات این امر دشوار است.

از سوی دیگر، این پرسش مطرح است که اگر هر شکایتی را در صورت عدم اثبات، افترا محسوب کنیم، آیا «حق بر دادخواهی» موضوع اصل ۳۴ قانون اساسی که از نخستین حقوق شناخته‌شده بشر است، محدود نمی‌شود؟ بنابراین، به نظر می‌رسد چنانچه شاکی برای احقاق حق و رفع ظلم از خود

علیه کسی شکایت کند و عملی یا امری را که قانوناً جرم است، صریحاً به او نسبت دهد، ولی نتواند صحت آن اسناد را اثبات کند، به‌عنوان مفتری قابل تعقیب و مجازات نیست.

رویهٔ قضایی در این خصوص قائل به تفصیل شده است و آرای متعددی در این زمینه وجود دارد. دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۸۲۱۰۲۳۰۰۱۸۸ مورخ ۱۳۹۵/۱۰/۲۰ شعبه ۲۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در خصوص افترا محسوب‌شدن رفتار فردی که علیه دیگری اقدام به طرح شکایت کیفری کرده و ناتوان از اثبات مدعا بوده، به این شرح است:

«در خصوص تجدیدنظرخواهی خانم الف.ب. به وکالت از آقای م.ر. نسبت به دادنامه شماره ۹۴ـ۷۰۰۵۰۶ مورخ ۹۴/۶/۳۱ ناظر به دادنامه غیابی ۹۴۰۰۱۱۳ مورخ ۹۴/۲/۲۰ در پرونده کلاسه ۹۳ـ۳۰۰۱۸۸ صادره از شعبه ۱۱۵۹ دادگاه کیفری دو تهران که به موجب آن آقای م.ر. به اتهام افترا موضوع شکایت آقای ه.ف. و با احراز بزهکاری و به استناد مواد قانونی به یک سال حبس و ۷۴ ضربه شلاق محکوم شده است و تمام مجازات حبس وی به مدت سه سال تعلیق شده است، نظر به مفاد لایحه تجدیدنظرخواه و توجهاً به اینکه آقای م.ر. در مقام دادخواهی و رفع تظلم و از طریق مرجع قضایی علیه آقای ه.ف. شکایت نموده است و اگرچه شکایت وی منجر به قرار منع تعقیب شده است ولی چون مشارالیه در طرح شکایت فاقد سوءنیت بوده است، لهذا دادگاه دادنامه تجدیدنظرخواسته را منطبق با موازین قانونی تشخیص نداده و به استناد بند ب ماده ۴۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری و ماده ۴ این قانون ضمن نقض دادنامه تجدیدنظرخواسته حکم بر برائت آقای م.ر. از اتهام افترا به لحاظ فقد عنصر معنوی صادر و اعلام می‌نماید. رأی صادره قطعی است. رئیس و مستشار شعبه ۲۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران ـ صادق جعفری شهنی ـ علی یوسف‌وند»

هم‌چنین، در دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۲۷۰۰۳۲۳ مورخ ۱۳۹۳/۰۳/۱۳ شعبه ۲۷ دادگاه تجدیدنظر استان تهران که دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۲۱۸۵۴۰۱۲۸۹ مورخ ۱۳۹۲/۱۲/۰۷ شعبه ۱۰۰۴ دادگاه عمومی جزایی تهران را نقض و حکم بر برائت متهم صادر کرده، این دیدگاه منعکس است. به موجب رأی دادگاه بدوی آمده است:

«در خصوص اتهام آقای الف.ف. فرزند ن. دایر بر افترا از طریق طرح شکایت مبنی‌بر سرقت اثر ادبی (دوره چهارجلدی آموزش خوش‌نویسی) که تحت‌عنوان (ثبت اثر هنری ادبی متعلق به شاکی به نام خود) در پرونده کلاسه شماره بایگانی ۹۰۰۲۱۷ شعبه ۱۰۵۹ دادگاه عمومی جزایی تهران موردرسیدگی قرار گرفته است، موضوع شکایت آقای الف.ح. فرزند ی. با وکالت خانم ع.ح.؛ دادگاه با توجه به مفاد کیفرخواست صادره، ملاحظه تصویر اوراق پرونده کلاسه ۹۰۰۹۹۸۲۶۸۷۴۰۰۰۸ شعبه ۱۰۵۹ دادگاه عمومی جزایی تهران، مفاد دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۳۰۷۰۰۰۵۱ و مفاد

دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۱۳۰۷۰۰۰۴۶ صادره در آن پرونده، مفاد گواهینامه قطعیت دادنامه اخیرالذکر و دیگر قرائن و امارات موجود در پرونده مجرمیت وی را محرز دانسته و مستنداً به ماده ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی مشارالیه را به تحمل چهار ماه حبس تعزیری محکوم و اعلام می‌دارد. رأی صادره حضوری بوده و ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ قابل‌تجدیدنظر در محاکم محترم تجدیدنظر استان می‌باشد. دادرس شعبه ۱۰۰۴ دادگاه عمومی جزایی تهران ـ فرامرزی»

در رأی دادگاه تجدیدنظر استان نیز آمده است:

«در خصوص تجدیدنظرخواهی آقای م.س. به وکالت از آقای الف.ف. فرزند ن. نسبت به دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۲۱۸۵۴۰۱۲۸۹ مورخ ۱۳۹۲/۱۲/۰۷ صادره از شعبه ۱۰۰۴ دادگاه عمومی جزایی تهران که به موجب آن تجدیدنظرخواه به تحمل چهار ماه حبس دایر بر افترا از طریق طرح شکایت مبنی‌بر سرقت اثر ادبی (دوره چهارجلدی آموزش خوش‌نویسی)؛ با توجه به محتویات موجود در پرونده و هم‌چنین لایحه تجدیدنظرخواهی مشخص می‌گردد تجدیدنظرخواه در اقدام به شکایت خود بر علیه تجدیدنظرخوانده، به دنبال اثبات حقی بوده است که از شباهت اثر متنازع‌فیه با کتابت ایشان داشته و در یک مرحله کارشناسی، موردتصدیق قرار گرفته؛ اگرچه در مراحل بعدی کارشناسی این تطابق و شباهت با کتابت تجدیدنظرخوانده تأیید نشده است و علاوه‌بر این، ارتباط قبلی بین تجدیدنظرخواه و تجدیدنظرخوانده در اقدام به انتشار کتاب‌ها و اثر مورداشاره تجدیدنظرخواه و نیز توجه به این امر که تظلم‌خواهی حق هر شهروند ایرانی در محاکم قضایی دادگستری می‌باشد و دیگر محتوای پرونده، احراز اینکه تجدیدنظرخواه در طرح شکایت واجد سوءنیت بوده تا رکن معنوی بزه انتسابی محقق گردد، مخدوش می‌باشد. مستنداً به بند اول از قسمت ب ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری دادنامه تجدیدنظرخواسته نقض و با استناد به اصالت‌البرائه، اصل ۳۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و بند الف ماده ۱۷۷ قانون مارالذکر رأی بر برائت تجدیدنظرخواه صادر می‌گردد. این رأی قطعی است. رئیس و مستشار شعبه ۲۷ دادگاه تجدیدنظر استان تهران ـ رجاء ـ دوستعلی»

در نمونه دیگری، شعبه ۶۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۸۲۲۱۶۱۰۱۰۶۸ مورخ ۱۳۹۴/۰۳/۳۱ ناتوانی شاکی در اثبات ادعا را مصداق بزه افترا ندانسته است:

«به موجب دادنامه شماره ۴۰۱۰۷۱ مورخ ۱۳۹۳/۱۱/۲۳ دادگاه عمومی جزایی شعبه محترم ۱۰۱ آقای پ.ب. به دلیل افترا نسبت به آقای ر.ع. به تحمل مجازات محکوم شده است. محکوم‌علیه از محکومیت خود اعتراض کرده است. هم‌چنین شاکی محترم بدوی نیز با وکالت خانم ز.م. اعتراض

نموده و خواستار تشدید مجازات محکوم‌علیه گردیده است. این دادگاه با مطالعه تمام اوراق پرونده اولاً: اعتراض محکوم‌علیه آقای پ.ب. را مآلاً وارد تشخیص می‌دهد؛ زیرا از توجه به محتویات پرونده، عنصر روانی وی احراز نمی‌گردد. همانطور که می‌دانیم اگر قرار شود شکات در صورت عجز از اثبات شکایت خود به مجازات مفتری محکوم شوند، در جامعه مشکلاتی ایجاد و امکان دادخواهی با موانع جدی مواجه می‌گردد. علی‌هذا به دلیل فراهم‌نبودن ارکان جرم افترا به استناد تبصره ۱ ماده ۲۲ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب با نقض دادنامه معترض‌عنه رأی برائت آقای پ.ب. صادر می‌گردد. ثانیاً: اعتراض شاکی محترم بدوی آقای ر.ع.ن. وارد دانسته نمی‌شود؛ زیرا وقتی به شرح فوق رأی برائت صادر می‌گردد، دیگر موجبی برای تشدید مجازات وجود نخواهد داشت. ضمناً یادآور می‌شود که نسبت به شکایت آقای ع.ن. مبنی‌بر فحاشی و توهین به شرح برگ ۳۴ پرونده قرار منع تعقیب صادر شده است و به این دلیل دادگاه محترم بدوی نمی‌توانسته‌اند به رسیدگی موارد مزبور بپردازند. علی‌هذا مستفاد از ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری رأی بر رد اعتراض آقای ر.ع.ن. صادر می‌گردد. این رأی قطعی است. رئیس و مستشار شعبه ۶۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران ـ حبیب محمد علیزاده اشکلک ـ علی‌اکبر صادقی»

در دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۶۹۷۰۱۳۲۶ مورخ ۱۳۹۲/۱۱/۱۴ شعبه ۶۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، شکایت در مقام احقاق حق و تظلم‌خواهی مانع از تحقق بزه افترا دانسته شده است:

«تجدیدنظرخواهی محکوم‌علیه بدوی آقای س.ع. فرزند ع. از دادنامه شماره ۶۰۰۰۸۰۳ مورخ ۹۲/۸/۷ و دادنامه غیابی مربوط صادره از دادگاه عمومی جزایی شعبه محترم ۱۰۱۰ تهران که به موجب آن مشارالیه به دلیل افترا به تحمل مجازات محکوم شده است، مآلاً وارد تشخیص داده می‌شود؛ زیرا صرف عجز شاکی از اثبات شکایت ملازمه با مفتری‌بودن وی ندارد. همانطور که می‌دانیم اگر بنا شود شکات در صورت عجز از اثبات شکایت کیفر ببینند، باب دادخواهی مسدود خواهد شد. علی‌هذا نظر به اینکه از نگرش به اوراق پرونده سوءنیت تجدیدنظرخواه احراز نمی‌گردد، به استناد تبصره ۱ ماده ۲۲ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب با نقض دادنامه معترض‌عنه رأی برائت آقای س.ع. صادر می‌گردد. این رأی قطعی است.رئیس و مستشار شعبه ۶۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران ـ علیزاده اشکلک ـ ناصری‌نژاد»

دادنامه‌های بدوی و تجدیدنظر (دادنامه قطعی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۳۸۰۰۱۳۵۰ مورخ ۱۳۹۲/۰۹/۳۰ شعبه ۵۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران) در پرونده دیگری که در استان تهران مطرح بوده، صرف شکایت به منظور احقاق حق و عجز از اثبات موضوع مورادعا را مصداق بزه افترا ندانسته است. در رأی دادگاه بدوی چنین آمده است:

«در خصوص شکایت آقای ق.ق. فرزند م. علیه آقای م.ن. فرزند ن. دایر بر افترا، دادگاه با عنایت به محتویات پرونده و دفاعیات موجه و مدلل وکیل مدافع متهم مبنی‌بر اینکه موکل وی صرفاً جهت احقاق حق و رفع ظلم اقدام به طرح شکایت نموده و در این خصوص سوءنیتی نداشته، بنابراین با عنایت به اینکه چنانچه شاکی در مقام احقاق حقوق و رفع ظلم مبادرت به شکایت اما نتواند صحت اسناد را به اثبات برساند به نظر مفتری محسوب نمی‌شود. فلذا به لحاظ عدم‌احراز عنصر معنوی جرم بزهی محقق نشده و مستند به اصل سی‌وهفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رأی بر برائت نامبرده صادر و اعلام می‌گردد. رأی صادره حضوری و ظرف ۲۰روز پس از ابلاغ قابل‌اعتراض در محاکم تجدیدنظر استان تهران می‌باشد. دادرس شعبه ۱۱۲۴ دادگاه عمومی جزایی تهران ـ حسینی»

رأی دادگاه تجدیدنظر استان چنین است:

«تجدیدنظرخواهی آقای ق.ق. به طرفیت آقای م.ن. به شرح لایحه ۱۹۵ مورخ ۹۲/۷/۲۹ از دادنامه شماره ۸۳۹ مورخ ۹۲/۶/۲۴ شعبه ۱۱۲۴ دادگاه عمومی جزایی تهران مشعر به برائت تجدیدنظرخوانده از بزه افترا از جهت ادعای عدم‌توجه به دلیل ابرازی به نظر دادگاه وارد نیست؛ زیرا صرف شکایت و عجز از اثبات موضوع ادعایی جهت احقاق حق افترا محسوب نمی‌شود. در پرونده مطروحه با توجه به کیفیت موضوع مطروحه سوءنیتی احراز نمی‌شود و نظریه مشورتی شماره ۷/۸۹۸۷ مورخ ۱۳۸۱/۹/۳۰ اداره کل امور حقوقی قوه‌قضاییه نیز تأیید همین معناست. بنابراین رأی موصوف با رعایت مقررات و با لحاظ مندرجات پرونده صادر شده خللی به صحت آن وارد نیست. ضمن رد اعتراض دادنامه معترض‌عنه به استناد شق الف ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری تأیید می‌شود. این رأی قطعی است. رئیس و مستشار شعبه ۵۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران ـ اصلان‌پور ـ نجم‌آبادی»

به نظر ما فرض را بر محق دانستن همهٔ شاکیان، حتی اگر نتوانند ادعای خود را اثبات کنند، صحیح نیست. زیرا برخی از اشخاص به نام تظلم‌خواهی و در پوشش عدالت‌خواهی اما به قصد ایذاء دیگران به طرح شکایات واهی و انتساب رفتار مجرمانه به دیگران می‌پردازند و با علم به اینکه انتساب خلاف واقع است، در پوشش شکایت ارکان جرم افترا را محقق می‌سازند.

نتیجه

افترا در تقاطع دو حوزهٔ مهم حقوق کیفری و آزادی بیان قرار دارد. از یک سو، حمایت از کرامت انسانی اقتضا دارد که در برابر ادعاهای ناروا و هتک حرمت افراد، نظام کیفری واکنش نشان دهد. از سوی دیگر، حمایت از آزادی بیان به‌ویژه در حوزهٔ رسانه، روزنامه‌نگاری و نقد نهادهای عمومی، مستلزم آن است که محدودیت‌های کیفری با دقت، احتیاط و تفسیر مضیق اعمال شوند.

در بررسی رویهٔ قضایی، تحلیل دادنامه‌ها، نظریات مشورتی و آرای وحدت رویه روشن شد که دادگاه‌ها بعضاً رویکردهای متفاوتی در تبیین ارکان افترا و شرایط تحقق آن دارند. به نظر ما برخی دیدگاه‌ها در رویهٔ قضایی پذیرفتنی نیست. اگر فرد با یقین به بزهکاربودن دیگری، امر مجرمانه‌ای را به وی منتسب کند، اما در دادگاه اثبات شود که این ادعا مبتنی‌بر اشتباه قابل‌قبول وی بوده است، هم‌چنان افترا اثبات نخواهد شد. در برخی موارد، قضات با لحاظ سوءنیت خاص و عدم وجود دلیل کافی بر کذب بودن انتساب، حکم برائت صادر کرده‌اند که نشانگر گرایش به تفسیر مضیق قوانین کیفری است.

در نسبت افترا با آزادی بیان و حق دادخواهی، این نتیجه حاصل شد که تشخیص افترا از استفاده مشروع از حق شکایت، از ظرافت بالایی برخوردار است. اصل برائت، آزادی بیان و حق مراجعه به مراجع قضایی، باید در تعارض احتمالی با جرم افترا مورد موازنه منطقی و منصفانه قرار گیرد. رویهٔ قضایی نیازمند وحدت رویه روشن‌تری در تفکیک این حوزه‌هاست. تکیهٔ ما بر رکن معنوی جرم است و همان‌گونه که قبلاً بیان شد، در تظلمات و شکایات افترا وقتی صدق می‌کند که از نفس شکایت معلوم شود شاکی با علم به بی‌گناهیِ دیگری، امر ناروایی را به او نسبت داده است. در غیر این‌صورت، افترا مصداق پیدا نمی‌کند؛ زیرا شکایت و تظلم‌خواهی از سوی شاکی بدین‌معنا است که وی متهم را گناهکار و مجرم می‌داند و به همین دلیل از وی شکایت کرده است. بنابراین، دادخواهی و تظلم‌خواهی در معنای واقعی آن، هرگز افترا نیست، مگر اینکه دادرس آگاهیِ شاکی از بی‌گناهی متهم در هنگام طرح شکایت را احراز نماید.

در نهایت، ارتقای دقت قضات در تبیین سوءنیت، بهره‌گیری از تجربه‌های رویه‌ای مشابه و اصلاح احتمالی قانون به منظور رفع ابهامات موجود، می‌تواند در تحقق عدالت کیفری و حمایت هم‌زمان از امنیت حیثیتی افراد و آزادی‌های مشروع، نقش مؤثری ایفا کند.

منابع

فارسی

- احمدزاده، رسول. (۱۴۰۳). جرایم علیه شخصیت معنوی. چاپ سوم، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه.
- آقایی‌نیا، حسین. (۱۳۹۹). حقوق کیفری اختصاصی، جرایم علیه اشخاص (شخصیت معنوی). چاپ یازدهم، تهران: میزان.
- پاد، ابراهیم. (۱۳۸۵). حقوق کیفری اختصاصی: جرایم نسبت به اشخاص. تهران: دانشور.
- رستمی، هادی. (۱۳۹۸). تحصیل مال از طریق نامشروع در پرتو مقررات پولشویی. مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، شماره ۴۹.
- شامبیاتی، هوشنگ. (۱۳۹۷). حقوق جزای اختصاصی(۴)(جرایم علیه شخصیت معنوی اشخاص). چاپ دوم، تهران: مجد.
- گلدوزیان، ایرج. (۱۳۸۳). حقوق جزای اختصاصی. چاپ دهم، تهران: دانشگاه تهران.
- گلدوزیان، ایرج. (۱۳۹۳). محشای قانون مجازات اسلامی. چ۲، تهران: مجد.
- محمدخانی، عباس. (۱۳۹۹). جرایم علیه اشخاص: شخصیت معنوی. چاپ اول، تهران: سمت.
- مصطفوی، حسن (۱۳۸۰). تفسیر روشن. تهران: مرکز نشر کتاب.
- ملک افضلی اردکانی، مجتبی و کرمی، بهاره. (۱۴۰۲). بازپژوهی در شرایط روانی مرتکب بزه «افتراء». مطالعات فقه اسلامی و مبانی حقوق، دوره ۱۷، شماره ۴۷.

عربی

- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). المفردات فی غریب القرآن. تحقیق: صفوان عدنان داودی، دشمق: دارلعلم الدار الشامیة.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ ق). کتاب العین. چاپ دوم، قم: هجرت.
- قمی، میرزا ابوالقاسم. (۱۴۳۰ق). القوانین المحکمة فی الأصول. جلد ۱، قم: احیاء الکتب الاسلامیة.
- محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۲۳ق). معارج الأصول. محمد حسین بن رضوی کشمیری، چاپ اول، لندن: مؤسسة امام علی (ع).

انگلیسی

- Roth, Martha. T. (2001). Reading Mesopotamian Law Cases PBS 5 100: A Question of Filiation. *Journal of the Economic and Social History of the Orient*, 44(3).
- Yanchulova, Elena. (2003). Criminal Defamation and Insult Laws: An Infringement on the Freedom of Expression in European and Post-Communist Jurisdictions. *Columbia Journal of Transnational Law*, Vol. 41(3).

آراء قضایی

- دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۲۱۰۰۵۷۷ مورخ ۱۳۹۲/۰۶/۲۴ شعبه ۲۱ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
- دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۳۸۰۰۱۳۵۰ مورخ ۱۳۹۲/۰۹/۳۰ شعبه ۵۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
- دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۶۹۷۰۱۳۲۶ مورخ ۱۳۹۲/۱۱/۱۴ شعبه ۶۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.

- دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۶۹۷۰۱۴۳۲ مورخ ۱۳۹۲/۱۱/۱۹ شعبه ۶۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
- دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۲۷۰۰۳۲۳ مورخ ۱۳۹۳/۰۳/۱۳ شعبه ۲۷ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
- دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۴۸۰۰۴۱۲ مورخ ۱۳۹۳/۰۳/۳۱ شعبه ۴۲ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
- دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۱۴۰۱۳۲۳ مورخ ۱۳۹۳/۰۹/۲۶ شعبه ۱۴ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
- دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۸۲۲۱۶۱۰۱۰۶۸ مورخ ۱۳۹۴/۰۳/۳۱ شعبه ۶۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
- دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۷۰۲۲۰۵۰۰۷۳۰ مورخ ۱۳۹۴/۰۸/۱۱ شعبه ۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
- دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۸۰۲۳۴۵۰۰۳۳۵ مورخ ۱۳۹۵/۰۶/۰۸ شعبه ۱۱۲۴ دادگاه کیفری ۲ تهران.
- دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۸۲۱۰۲۳۰۰۱۸۸ مورخ ۱۳۹۵/۱۰/۲۰ شعبه ۲۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
- دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۰۲۲۴۲۰۰۸۷۵ مورخ ۱۳۹۵/۱۰/۲۹ شعبه ۴۲ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.